

ایده نولوژی معنویت و معنویت نگاه امروزی

بخش 2

اگر شیوه شناخته شده ی معنویت بطور اختصار در دین اسلام، ناشی از اصول، فروع، احکام و تعاریف متنوع مذهبی و بنا بر الزامات شاخه های اسلامی (شیعه، سنی و تصوف) و دعاوی تمامی فرقه های گوناگون آنان بوده باشد؟ که چنین است! و اگر ارزش، دیدگاه و دریافت ما از اسلام و فرقه شیعه و بویژه: این استبداد خودرایی و تمامیت خواهانه بی رحم شیعه در (ولایت فقیه مطلق)، و دین دولتی او، و ساختمان این دستگاه (رفتار و کنش) ها در اصول فقه که: کتاب، سنت، اجماع و قیاس باشد، یعنی خلاصه شده ی احکام فقهی، تهدید و تشویق و امر و نهی مذهب زورکی شیعه؟ و در عرصه های (عقل و اندیشه) هم این: کلام و فلسفه ایمان و باور وجدان به مقوله ی واجب الوجود، و تفاسیر نظری علمای این فرقه و کلن دین اسلام، به چرایی های بسیار پیچیده آفرینش باشد؟ که غیر از نیست! و در عرصه (اخلاق و عرفان) نیز اگر ادله مهرورزی دین اسلام در همین: استدلال های رقت اصول دین و احکام نرم و لطیف الهی باشد، تا عرضه و پذیرفته شدن دین خدا آسان در دل انسان خام افتد و تاکید بر استعداد اخلاقی و ذاتی انسان به مهر خدا و همچنین معنویت عالی و رحمانی او و دین اش است باشد، که واقعن چنین نیست و اسلام بر اساس دعاوی خود پایان ادیان الهی و بهترین آنهاست و این یعنی دعوت رسمی به مبارزه ی همیشگی در بین ادیان! و در این نگاه، خلاصه ی عرفان همین است نه بیش! (البته تجربه ی 33 ساله نقدن زنده ی ما ایرانی ها از عطفوت، کرامت، عدالت و بردباری اسلام ناب محمدی آنان، این (بغچه ی جنون و جنگ) پیچ شده ی بنام حکومت ولایتی حاضر را هم باید بر آن افزود)! اگر دعاوی معنوی اسلام این ها و سوابق گذشته و همه این کثافتکاری و کشتار و چپاول هستی مردم در ایران: از این نگاه معنوی رسوا ریشه یافته و گرفته باشند؟ که با اطمینان هم این است! پس بگزایید ابتداء با حفظ احترام به اصل آزادی عقیده و تاکید بر حق داشتن وجدان آزاد برای همگان! اما با صراحت بگویم: چنین مجموعه نفرت پراکن، ستیزه خو، متضاد و بیگانه با عواطف و همزیستی مسالمت آمیز انسانی ست و در همه حال تنها به نگاه و منافع فرقه ای خویش تکیه داشته و آنرا هسته مرکزی هدایت نگاه های رنگین دیگر می داند، آن هم نه با استدلال و احترام متقابل به نگاه و نگاه های مخالف، بلکه با زور و به هر قیمت! حتا ولایت (اسلام متکثر) را حق مسلمانی نمی داند و آنرا منوط به شرط اجباری باور شیعه برای موافقان و مخالفان جهت همگامی و همنامی می داند، و نه! هیچ زمینه دوستی و اعتماد متقابلی بین مسلمانان و مسلمانی از دید این گروه حاکم متصور و ممکن نخواهد بود؟

البته این غرور طنزآلود و جالب منهای بخش کوچکی از نگاه های انسانگرایی معنوی صوفیان می باشد، که آنها هم البته در اقلیت مطلق هستند، شامل (کل برداشت های اسلامی و روابط فرقه ای) هر کدام آنان است و بیرون از این دایره ی تنگ مذهبی و آن نیز برای انگشت شماری (همه در نگاه هم دشمن خدا و معنویت او) هستند که شعیه یکی از تندروترین این دگم هاست؛ و لازم است یادآور شوم این اصل شامل (همه ی ادیان و نگاه های بسته ی ایدئولوژیک) هم می شود و تفاهم و تبادل فکر برابر و تشریک مساعی حول مسائل عام بشری با تفاوت های اندکی در بخش های از فرقه های سنی و صوفی ممکن و یا ساده نیست! راوی غلوای نکرده است و تاریخ گواه دعاوی اوست!

پس اینک بیانیید باهم در گوشه ای از این زاویه، نگاهی کوتاه و لی عینی به معنویت در دین، شاخه ها و فرقه های اسلام قرار ببندازیم که در پشت و ورای دیده و لمس کرده های دردناک ما و تجربه های خوفناک و خونین تاریخی اجدادمان از واقعیت دینی، چه پدید آمده ای را می بینیم؟ «جز» تشویق، تانید و تعمیق (دشمنی انسان با انسان) و ترویج فرقه های مخفی و مافیائی و بی اعتمادی مزمن در بین خود مسلمانان و همچنین با دیگر عقاید و ادیان و به تبع آن از تاریخ پیدایش این دید تا امروز جنگ های پیاپی و خشونت های عریان شرمناک بوده است، که از آن میان یکی از بی رحمانه ترین قتلعام های تاریخ آن عصر کشتار 72 کودک و زن و خانواده و خویشان و نسل کشی یک قبیله نظری شیعه توسط سپاه یزید در کربلا است همچنانکه در برابر آن: علی امام اول شیعه و چهارم سنی ها نیز هم با قساوت تمام در جنگ بدر به تنهایی یک سوم نفرات دشمن را به تنهایی کشت؛ و شخص دشمنان محکوم به اعدام از طرف محمد را به قتل می رساند و یا همراه با زبیر در نسل کشی قبیله (بنی قریظه) شرکت داشت و با نظارت او به پیش برده شده است؛ و در واقع باید گفت این فرهنگ جنگ و کشتار در همان ابتداء پیدایش رسالت و توسط خود محمد بود که با آوردن آیات ستیزه جویانه، بنا نهاده شد و آن آغازگر خشونت معنوی به نام خدا به جای مسالمت مردمی در میان موافقان و مخالفان آن مقطع شد که تا به امروز تداوم یافته است! نتایج امری که دست آویز مناسب اجتماعی، اخلاقی و معنوی برای اسلام ناب محمدی (بر اساس منابع موجود تاریخی) ندارند، خمینی با بهانه و تبلیغ شعار جنگ طلبانه که می گفت: (راه قدس از کربلا می گذرد) وارد نزاع با عراق شد و در حین آن می گفت: (جنگ، جنگ است؛ و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ هاست! (قیمت این "شوخی کوچولو ایشان" پس از شکست اهداف او و سران دیوانه ی ایران) برای دو کشور مسلمان بیش از یک میلیون کشته و یک میلیون زخمی و علیل و مفقود و دود شدن ثروت

هنگفت ملی هردو طرف گردید! و بدنبال این سرخوردگی و ملامت وجدانی بود که: فرمان وحشیانه ترور و قتلعام (5 هزار ... هزار) زندانی سیاسی را با قساوتی به مراتب از همان (شمر و یزید صادر کرد.

نگاه معنوی آنها «رفتار و کنش» سلاقی نظری متکثر دیگران را بر نمی تابد و همیشه مزاحم و یکسویه است و در تبیین، تثبیت تفکر مذهبی خود نیز سر راست به نقد اصالت وجود و تحقیر انسان آزاد به نام (کافر و دشمن...بی مهابا و بی مبالا دست می برد؛ در میدان گسترده «عقل و اندیشه» هم جز در تبلیغ (باور و تائید خالق معنویت مطلق، غیر قابل تشکیک و تنقید)، نقش معنوی نو و تازه ای برای افکار و آمال نسل انسان هزاره ی دوم بعد از اسلام که لازم و حیاتی ست نیافته و اصولن خود را بی نیاز از آن می داند و بطبع ابتکاری نداشته است؛ همزمان و همچنین با ترویج دین و ایده نولوژی خشونت، علن و عملن قساوت و قضاوت مذهبی ناعادلانه را علیه مخالفان بنام خدا و مصالح دین رسول الله و حکومت او در زمین، تا پایان بی عاطفگی مطلق در اعماق مسکنت انسان رادند؛ به نحوی که «اخلاق و عرفان» اسلامی بر هستی همگان، جز شلاق و شمشیر و اعدام و زندان و جور و جبر(شیعه) برپشت و دل انسان های محروم نگذشت، ننشست و نرفت.

اینک سنوال این است: آیاهمه دعاوی آسمانی و اعمال زمینی رهبران آن، از آغاز تا انجام کنونی اسلام ولایتی، بشکل غیرقابل جبران شکست نخورده است؟ به بیهودگی محکوم نشده است؟ و تلاش حاکمیت قهری دیروز و جنایات حاکمان امروز، شأن انسانیت را نیاززده است؟ آیا بی کم و کاست از دید قوانین (حقوق بشری و آزادی وجدان) در دیدگاه مردم مداری، شرافت و انصاف، مضامین معنوی اسلام مردود و بی اعتبار قطعی و فرسوده اساسی نشده است؟ آیا نیاز به پرسش و پاسخ های دیگر و تازه ای برای فهم بهتر، رفع بد خوانی و ابهام زدائی و دفع نظرات سوء مخالفان تحت عنوان(کافران و دشمنان اسلام) لازم است؟ آیا چنین نکات مات و میهمی در مخیله تاریخ و وجدان بیدار انسان امروز باقی ست؟ و یا نه لاجرم همه با هم بنا بر آنچه بر دل و چشم انسان رنگین فرو رفته، نباید بیش از این انتظار متفاوتی از (شیعه) و اسلام، بشریت مظلوم ایرانی و همچنین در(جهان فقیر و تاراج شده اسلام) داشت؟ بنا بر مشهودات عینی و تاریخی که مردم از این دیوانگان لمس کرده و چشیده اند کافی ست، و بر همگان روشن است که در آینده نیز نمی توانند از (آنان بر قدرت و ثروت تکیه داده ی رهبر و انصار بیت اش) چشم انداز تحول ذهنی، در یافت عقلی و چشمداشت ناگهانی مثبتی به نفع برابری، حقوق بشر و استقلال انسان آزاد داشت.

«مگر تاریخ قهرناک و مرگبار 1400 ساله ی از دم (راهبران اسلامی) برای کسب قدرت سیاسی و اقتصادی و - نه چیزی بیشتر بود؟ - مبارزه های کور و وحشی آنها که تا به امروز هم در بین شان بیرحمانه علیه منافع و آرامش مردم تداوم یافته است» کافی نیست؟ تا پی به دلایل این نزاع ها ببریم!

حافظ: جنگ هفتاد دو ملت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

ظاهرن تا دوره حیات حافظ سوخته دل، دین اسلام هفتاد دو فرقی و یا مذاهب داشت که معروف به (هفتاد ودو ملت) بودند و او در این بیت از غزلی از آن یاد کرده است! اما آغاز آن انشقاق ها و دسته بندی ها: ابتدائن در زمان حیات خود رسول خدا و در پی جنگ های فراوان اقوام و خویشان دور و نزدیک خود پیامبر بود که بدلائل گردنه گیری و غارت کاروان های تجاری و اختلاف منافع مالی و بویژه برسر تقسیم غنائم جنگی و تصرفات منطقه ای و چگونگی سرکردگی مناطق اشغالی بعد از تصرف بود که عمدتن هر بار تعمیق می یافت.

اما در پی مرگ او دامنه اختلافات و تصادمات بحران سرکردگی سیاسی، نظری و عملی در پیشبرد احکام قرآنی، تضاد و عدم تفاهم انصارو یاران قدیم را هرچه بیشتر عمیق کرد، و تحلیل، تعبیر، تغیر روایات، مضامین و احادیث مشتمل بر(محمد پیامبر) فرقه ای تر می شد و آن هم معطوف به سود، سلیقه و در نتیجه سیادت فردی و گروهی علیه افراد و گروه ها دامن زده می شد. سرکرده هریک از جریان ها و یا نمایندگان مخالف و موافق، مدعی پیروی از(فرامین خدا) توسط پیامبر بودند، که در دراز مدت برداشت های متفاوت نظری آنان از مقولات دین اسلام بسیار متناقض و متضاد و به تبع آن: دیگر قابل اجماع نبود؛ زیرا که «تفاسیر ذهنی» آنان از اسلام، ظاهرن دچار تفاوت دیدگاه های(فقهی - کلامی) شده بودند که در اصل این روند دراز مدت پریش پیروان، به تفرقه هر بیشتر هر یک از مذاهب آن زمانی تا به امروز نیز تداوم یافته است، تنها و تنها به مصلحت سیاسی - اقتصادی فرقه های موجود اسلام آن زمانی و کنونی انجامیده که این ریزش معنوی و اضمحلال اسلام، شاخه ها و فرقی و هواداران او، امروز دارای رقمی به مراتب بیشتر از گذشته است که من بحث در باره آن را در اینجا لازم نمی دانم.

بخش 3

بهبانه های تداوم جنگ عقاید و جدال جنجال های ایدئولوژیک معنویت هنوز در سطح جهان بالاست ولی تردید ندارد که سلطه متزلزل منزلت مذاهب جهانی، اگر چه کم، اما اعتبارشان به دلیل رشد آگاهی و شناخت درست مردم از آنان و همچنین به سبب تندروی های ادیان در همه ی حوزه خصوصی افراد تا حدود جدی آسیب غیر قابل جبران خورده است. با این وجود اما: هنوز هم به نظر نمی آید که ادیان بزرگ، شاخه های آنها و فرقی شان دست از مردم فریبی همیشگی بردارند و به بیداری بیشتر انقلابی رنجبران به سود حق حیات برابر، صلح جهانی و بر علیه جنگ طلبان از

این آشفتگی خوانی، پراکنده گونی و سوء استفاده از انسان خوشبایور دست بردارند و از اعمال زشت و جاهطلبانه گذشته محکوم و مطرود خود درس عبرت بیاموزند و از توان معنویت آرماتی خود بیشتر به شناخت راه انسان از بن بست های تاکنونی فقر و ستم بهره کشی یاری رسانند و دریچه نگاه خود را به نفع حل و رفع مصیبت "نان" برای گرسنگان همچون دروازه ای فراخ به یاری همگان درآیند و چشمشان را به راه دفع ستم بکشایند، و بر بیهودگی نزاع مرام ها صراحت دهند و بسادگی بپذیرند که راه حل رستگاری نوع بشر، نه در عالم نسیه ی غیب... بلکه باید در همین زمین سوخته از بیداد سرمایه داران و جنایتکاران کوچک و بزرگ ملی، منطقه ای و جهانی ست و آن هم در صورت رهایی از ستم نابرابری هاست که متصور و منتفی می نماید، هر کدام از مقوله های مشخص مورد مشاجره در میان خود معتقدین ماتریالیستی و ادیان ایده آلیستی موجود پی برند، چه رسد به اینکه بتوان بین این دو جهان بینی و باور آرماتی، خارج از نگاه ایدئولوژیک طرفین، به نتایج نظری مطلوب و مشترک از جمله همین مقوله: (معنویت) رسید؟! البته جای تردید دارد که انسان در کوتاه مدت، در یک چنین ساختار متناقض و طبقاتی بتواند به مفاهیم و پاسخ های "مشترک" برسد و راه حل های "تفاهم عام" را نسبت به بخشی از امور (خاص) که مورد اختلاف "مادی و ذهنی" خود با دیگران است، دست یابد و یا به شکلی از اشکال، انعطاف و تعدیلی در پیش زمینه های شکل دهی مادی ارزش ایجاد کند، تا به سبکی گشاده میسر شود همه ی "نگاه ها" اعتبار عام داده شود، و معانی برای هر گروه مستقل، گمانه زنی ای بیش نباشد (دید جرنی: بخشی از کل ناشناخته) باشد، تا که مورد مجادله نظری همگان باقی بماند و یا راه بررسی سوژه ها را چنان باز و تفسیر بردار رها و آزاد کند، که تعبیرها، تشریح ها و باور های رنگین سبب بی حرمتی به مقوله مورد بحث نشود و به تبع آن نزاع بر سر دریافت های مخالف از صورت "تابو" خارج و به موضوعی "عادی" تقلیل یابد و هم زمان تناقض تعاریف و تضاد تعبیر را در بین باورمندان لاقول دچار "تردید" باشد تا به "یقین" قرار گیرد هم از این روست تا فرصت تداوم مکاشفه و مباحثه سالم از طریق کار جمعی بر روی موضوعات مختلف مهیا بماند.

(فقدان استعداد و ضرورتی که هرگز مطبوع میل و مقبول اراده جهان بینی های الهی و ایدئولوژی های تمامیتگرا، غیر انسانی و یکسویه نگر) نبوده و در این میان، و بویژه (تنگ نظری و تمامیت خواهی ادیان ابراهیمی) بسیار روسیاه و از چنین آبشخوری آن تغذیه می کنند.

"آیا معنویت را می توان طبقاتی دید؟"

با این وجود آیا: می توان به بخش بزرگی از حقیقت عدم تفاهم مشترک انسان ها پی برو و به پیروی از نزاع پیگیر ادیان و عقاید مختلف در لابلای حوادث گذشته تا بحال ناتوانی انسان چیره شد و به تبعیت کورکورانه و بندگی او به ادیان پایان داد؟ آیا می شود به تصورات خیالی و معنویت مذهبی گوناگونی که ناشی از محرومیت و خلا مادی و ارزشی انسان ها از (حقیقت پوشیده زندگی) است و اغلب آن محرومیت را بشکل (عقده مادی) دارند آن ها را از تصرف ادیان در آورد و برای نامی یافت؟ و به دنبال آن (معنویت نگاه تازه) ای رفت و جستجویش کرد که آن اولن زمینی باشد و در عینحال مثل نان برای همگان دست یافتنی؟ و همچنین اینکه: گمانه های مشترک ذهنی در میان مردمان یک و یا هر دیار آنقدر متفاوت نباشد، که عیار ارزشگزاری همگانی را نیابد و نداشته باشد و معانی آنها برای اکثریت مردم، ارزش جهانی نگردیده باشد؟

آیا توده ها تصویری روشن و همیشگی از پدیده های ذهنی و عینی خود دارند؟ یا دریافت ها و مفاهیم دیروز و امروزی دارای یک بعد محدود زمانی و ارزشی مقطعی می باشند که با سپری شدن زمان از اعتبار ارزشی آنها کاسته و محک خود سوده می شود؟ آیا اصولن درک ما از مفهوم معنویت یکسان است؟ تعریف ما از معنویت چیست؟ معنویت دارای چگونه بار ارزشی ست؟ مادی و یا ذهنی؟ چرا ما نیاز به یک مفهوم و ارزش فوق انسانی داریم؟ کدام اسطوره های تاریخی و تجربی رمای شناسیم که تداوم همیشگی ارزشی داشته است؟ آیا معنویت پایدار وجود دارد؟ یا نه پس از چند دهه و یا سده سر انجام تغییر خواهند کرد؟ و علل این تغییر و تحولات چیستند؟ آیا این دگرگونی ها عمدتن پس از شکست نظام ها کهنه و روی کار آمدن بساط جدید صورت نو گرفته و تابع قانونمندی قابل بررسی است که عموماً مرسوم (ملت مغلوب) بوده و موازین آن بر تبعیت و تقبل از تحکم رای قدرتمدار نو استوار گشته است؟ و شهروندان همیشه ناگزیر به پشتیبانی از والی و نظام نظری اش توسط توده های مغلوب معمول شده و بوده و استوار گشته است؟ و به همین دلیل هم حق برتری اوی (پیروز) و معنای برتری نظام اش هم است که عده ای با نام ها و رتبه های تازه صاحب یک ساختار ارزشی دیگر می گردند؟ که آن نیز می بایست توسط شمشیر زنان چیره دست به عنوان معنویت نو، نیروی برتر دوران شود، که علاوه بر کسب حمایت مالی و می بایست (دست به ایجاد رجحان معنوی در آن مقطع) تیز نائل شود تا در اعماق و گستره های انسان ساده لوح، تا آنجا که دایره نفوذ اش می چربد، می تواند و متصور باشد، دیدگاه ها و تصورات اراده فردی حاکم اش (رهبر) را به طور مثال: از (معنویت) حکم عام کند؟ و آن برداشت و روش پدیده شناختی هم: تا اتمام حاکمیت هر مستبدی، حد فاصل و پایه ای بر آغاز و پایان تفاوت های نظری گسترده در بین هریک از دیگر برداشت های دوران از همان مقوله در میان (بخشی) مسکوت و پنهان مانده است؟ همه این فرض ها و پرسش ها درست هستند کوتاه کنم و بنابراین: چگونه (تعاریف) بر اساس میل اراده ی حاکمان رقم خورده و (حفظ آن انحصار نظری) در رابطه با هر یک از دیگر نگاه ها را، تنها با "زور شمشیر" حفظ

کرده است؛ و فقط در میانه ی میدان های رزم و نه، "عقل" در مرام مردم راه برده است، سبکی که تاریخ و روابط گسترده و همگانی بشر آن را غلط و مطرود تعیین کرده است.

شمشیر؟ شمشیر آری، زیرا: تمام نگاه های موجود (اصل را بر ارجحیت خویش و تبعیت غیر می نهاده و هنوز می نهند و نه، اصل را ابتدائاً بر اختلاف سلیقه و مبادله ی نظر و کثرت انگاهای انسان! پس همواره توافقات و اختلافات بسیار و برجسته ای وجود داشته و هنوز هم دارند، هم اینک نیز در عصر ما، در اغلب نقاط جهان جریان های ایدئولوژیک متنوعی هستند که می خواهند دید و نگاه خویش را تبلیغ، تحکیم و مبانی نظریشان را از پدیده (معنویت) تعمیم دهند. هر گروهی با و یا علیه موافقان و مخالفان نظری خویش، بدلیل برداشت های گوناگون و یا متضاد با دیگران از واقعیات و ذهنیت های دنیای موجود و یا (تغییر و تحولات طبیعت) و (همچنین تصورات ذهنی و بیرون از جهان واقع) حکایت های بیشماری مستتر هستند. مرزی بین افکار پویا و پاکیزه بین آن دو برای شناخت بهتر موجودات (عینی و ذهنی) هنوز هم چندان ساده نیست و هر یک تلاش دارند (منافع باور) خود را به هر شکل ممکن تعمیم دهند، و از آنچه، که عموماً متأثر از "صاحبان امکان" به عنوان ارزش در هر دوره وجود داشته است، تعاریف و تعابیر بسیار متضاد و متنوعی را بر اساس "سلیقه" پیشینیان خود بسازند و به خورد همگان با زور و ریا بدهند و همچنین تحول ابزار شناخت دوران درامکان شناخت بهتر از دنیای بیرون از ذهن شان نسبت به هر یک از پدیده مشابه (متفاوت) بوده است؛ فقدان آنکه درک عموم بشری را دچار فواصل درد آوری کرده است.

در نوشته ها و آثار بر جا مانده از پیشینیان هر دو گروه، دچار فقدان ابزار (شناخت کافی) در همه ی نگاه های فلسفی (ماتریالیستی و ایده آلیستی) بوده و داشته و هم اینک نیز دارند. در عینحال که: هر کدام پاسخ های چرانی ها را به هر پاسخ از جهان بینی های خود به مقولات متنوع داده اند و شاید این اهم ارزش گزارای دور و یا نزدیکی هر یک از جهان بینی های امروزی اند که نسل امروز باید بدنبال (آن) مطلوب خود بنام انسان باشد.

با تعقیب پرسش و پاسخ های هر دو طرف، خود ما تصور معنویتی پاسگوتر را خواهیم یافت و نیز خواهیم توانست با طرح معنویت تازه، گذشته ی معنویت تاکنونی مزاحم را نقد کنیم؟! زمینه ی همه کشمکش ها و جنگ و خونریزی های شرم آور و نابرابری های غیر اخلاقی - انسانی گذشته که عمدتاً، دلایل اغلب آنها این جنون های برتری طلبی و وحشیانه و ناشی از تفاوت درک در نوع شناخت از حقوق متنوع مادی و معنوی انسانی ست که هر برای اکثریت فریب به اتفاق وجود خارجی ندارند، همه ی انسان ها محصول محیط مادی و فرهنگ معنوی خود بوده و دچار برداشت های متنوع انسانی هستند، اما همه انسان ها هنوز نان را به حد بخور نمیر هم ندارند تا به ...

معنویت نگاه قرن 21 فعلن (نان و آزادی) ست که برای رسیدن به آن هنوز زود است و در پی آن، همه ما باید با خودرانی بی رحم، گنگ و کور صاحبان ثروت و یاوران دیندار او و فجایع زشت و پست هردو که به بشریت و به ویژه به توده های محروم جهان تحمیل می شوند با بردباری مبارزه کنیم.

بهنام چنگانی یکم تیر 1391